

## کنستانس گارنت

ریچل می

ترجمه علیرضا اکبری



کنستانس گارنت در ۱۹ دسامبر ۱۸۶۲ در شهر برایتن انگلستان (با نام خانوادگی بلک) به دنیا آمد. او یکی از هشت فرزند خانواده‌اش بود. پدر گارنت دوران کودکی‌اش را در روسیه گذرانده بود، جایی که پدرش به عنوان مهندس نیروی دریایی به تزار نیکلای اول خدمت کرده بود. کنستانس از شش سالگی وارد دبیرستان برایتن شد. او دانش‌آموزی با استعداد فوق‌العاده بود و در هفده سالگی توانست بورس تحصیل در نیونهم کالج کمبریج را بدست بیاورد. با اینکه در آن زمان مدرک رسمی به زنان

داده نمی‌شد او توانست از این کالج با درجه عالی در کلاسیک‌ها فارغ‌التحصیل شود. همسر او ادوارد گارنت فرزند متصدی کتب چاپی در موزه بریتانیا و خودش نیز نویسنده و منتقد بود. دیوید گارنت، تنها فرزند آنها بعدها رمان‌نویس شد. کنستانس گارنت در ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶ در ایدنبریج کنت درگذشت.

کنستانس گارنت پرکارترین و تأثیرگذارترین مترجم ادبیات روسیه به زبان انگلیسی بود. او بین سالهای ۱۸۹۴ تا ۱۹۲۸ حداقل ۶۲ کتاب ترجمه کرد. این ترجمه‌ها دربردارنده بیشتر آثار کلاسیک رئالیسم روسی بود. گارنت نقش مهمی در رواج ادبیات روسیه در انگلستان بین دهه‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۲۰ ایفا کرد. ترجمه‌های او بویژه از آثار تورگنیف، داستایفسکی و چخوف سبب شد که این نویسندگان یکی پس از دیگری در انگلستان با اقبال عمومی مواجه شوند و در ایالات

متحدہ نیز به موقعیت مشابهی دست پیدا کنند. در بسیاری موارد ترجمه‌های او همچنان نمونه‌های جالفتاده‌ای به حساب می‌آیند و به عنوان منبع در مجلدات انتقادی نورتون و بازار نشر مورد رجوع هستند.

حلقهٔ دوستان گارنت شامل نویسندگان و روشنفکران مهمی مثل جی.ای. هابسن، جان گلس ورثی، فوردمادوکس فورد، دی.اچ. لارنس و جوزف کنراد می‌شد. در دهه ۱۸۹۰ آنها با بسیاری از مهاجرین روس از جمله سرگئی استپنیاک آشنا شدند. استپنیاک نویسنده و در عین حال تروریست هم بود. او کنستانس گارنت را به آموختن زبان روسی تشویق کرد و در ترجمه‌های ابتدایی‌اش مشاور او بود. اولین ترجمهٔ گارنت که ترجمهٔ یک داستان معمولی اثر گنچاروف بود در سال ۱۸۹۴ توسط انتشارات هایمنان به چاپ رسید. این انتشارات همکاری‌اش با گارنت را با سفارش ترجمهٔ **ملکوت خداوند در درون توست** اثر تولستوی و مجموعه آثار تورگنیف ادامه داد. گارنت ۱۵ جلد از رمان‌ها و داستانهای تورگنیف را بین سالهای ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۹ به چاپ سپرد و جلد شانزدهم این مجموعه را در سال ۱۹۲۱ منتشر کرد. او سپس نمایشنامه **توفان** اثر آستروفسکی و **آناکارینا، مرگ ایوان ایلیچ و جنگ و صلح** تولستوی را به انگلیسی برگرداند. ترجمهٔ **جنگ و صلح** بیش از ۳۰۰ پوند برایش درآمد داشت و بینایی‌اش را که پیش از آن ضعیف شده بود به کلی از او گرفت. از آن به بعد کارش را به کمک یک منشی که مسلط به دو زبان بود انجام می‌داد. این منشی در اکثر مواقع ناتاشا ارتل دادینگتن بود که متن روسی را برای گارنت می‌خواند و ترجمهٔ او را یادداشت می‌کرد و گاهی هم دربارهٔ زبان ترجمه به اظهار عقیده می‌پرداخت.

در سال ۱۹۲۱ انتشارات هایمنان با بی‌میلی ترجمهٔ گارنت از برادران کارامازوف داستایفسکی را به چاپ رساند. این کتاب پیش از این هرگز به انگلیسی برگردانده نشده بود بنابراین اهل قلم در انگلستان با نسخهٔ فرانسهٔ این رمان خو گرفته بودند. ادوارد گارنت چنان از عدم استقبال جماعت کتابخوان انگلیسی از این ترجمه مطمئن بود که از همسرش خواست دستمزدی کمتر از حد معمول از ناشر کتاب طلب کند. با این حال، موفقیت عظیم این ترجمه و "جنون روسی" که متعاقب آن بوجود آمد گارنت را بر آن داشت که تمام رمان‌ها، داستان‌های بلند و کوتاه مهم داستایفسکی را ترجمه کند. از میان این آثار ابله در سال ۱۹۱۳، شیاطین و جنایت و مکافات در ۱۹۱۴، خانهٔ مردگان و *Insulted and injured* در ۱۹۱۵ و یادداشت‌های زیرزمینی در سال ۱۹۱۸ به چاپ

رسید. پیچیدگی و حجم آثاری که گارنت ترجمه کرد باعث شد تا از او به عنوان یکی از مفاخر فرهنگی به خاطر "خدمت صادقانه" به فرهنگ انگلستان تقدیر شود و افزون بر این گارنت به صراحت سبک و وفاداری به متن اصلی نیز شهرت یافت.

با وجود اقبال عمومی به ادبیات روسیه و ترجمه‌های گارنت، انتشارات هاینمان با این توجیه که داستان کوتاه، از نظر نشر ژانری ریسک‌پذیر است از چاپ ترجمه گارنت از مجموعه داستانهای چخوف سرباز زد. در عوض انتشارات شاتواندویندوس نشر این مجموعه را برعهده گرفت و بین سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۳ سیزده جلد از داستانهای چخوف را منتشر کرد. این انتشارات همچنین دو جلد از نمایشنامه‌های چخوف را در سال ۲۴-۱۹۲۳ و یک جلد از نامه‌های او را در سال ۱۹۲۶ (در آمریکا ۱۹۲۴) به چاپ رساند که همگی با موفقیت همراه بودند. گارنت کارش را با ترجمه شش جلد خاطرات هرزن (۲۷-۱۹۲۴) و شش جلد مجموعه آثار گوگول (۲۸-۱۹۲۲) به پایان برد.

نشر انگلیسی گارنت نشان از استعداد او داشت و کارشناسان دقت نسبی ترجمه‌های او را تایید می‌کردند اما بیشتر ستایشی که از کار او شده است به حجم فوق‌العاده ترجمه‌هایش باز می‌گردد. در واقع، تا حدی توانایی گارنت در انتشار سریع و متوالی چند اثر از یک نویسنده بود که باعث شد ادبیات روس بتواند در طول چند دهه به حیاتش در انگلستان ادامه دهد. نام گارنت با ادبیات روس مترادف شد، ترجمه‌های او اظهارنظرهایی از این قبیل را برانگیخت: "تورگنیف برای من یعنی کنستانس گارنت و کنستانس گارنت یعنی تورگنیف" (جوزف کنراد، ۱۹۱۷) و یا "برای ما چخوف مترادف است با خانم گارنت و خانم گارنت با چخوف" (ادوارد کرنک شاو، ۱۹۴۷) از میان نویسندگانی که ترجمه‌های گارنت را ستوده‌اند و آنها را بر آثار خود تأثیرگذار یافته‌اند می‌توان از آرنولد پینت، کاترین منسفیلد و ویرجینیا وولف نام برد.

خوانندگان چنان نشر او را تحسین می‌کردند و تلاش "قهرمانانه" او را برای معرفی ادبیات روس به دنیای انگلیسی زبان می‌ستودند که نمی‌توانستند به ترجمه‌های او با دید انتقادی بنگرند. در واقع در آن زمان در انگلستان و ایالات متحده افراد کمی وجود داشتند که زبان روسی را به قدری بدانند که بتوانند رویکرد انتقادی به ترجمه‌های گارنت داشته باشند. بعدها بود که با بررسی دقیق‌تر، تعداد زیادی از منتقدین به ضعف‌های گارنت در ترجمه پی‌بردند، ضعف‌هایی از قبیل تلاش برای یکدست کردن نشر مبدأ، تعدیل زبان پرشور نویسنده، از بین بردن تکرارها و دخالت‌های روایی در

اثر و به طور کلی یکنواخت کردن لحن نویسندگان مختلفی که کارهایشان را ترجمه می‌کرد. کارل پرفر درباره ترجمه گارنت از نفوس مرده اثر گوگول نوشت: "تشخیص سبک گوگول از سبک تورگنیف، تولستوی، داستایفسکی یا چخوف ناممکن شده است". ولادیمیر نابوکوف عقیده داشت که ترجمه‌های او از گوگول "خشک و یکنواخت و به طرز غیرقابل تحملی شک برانگیز است." و کورنی شکوفسکی مترجم نامدار روس اعتقاد داشت که تمام ترجمه‌های گارنت به جز آثار تورگنیف "کسل کننده، بی‌روح و بدتر از همه بی‌مایه" هستند. یکدست‌سازی‌های گارنت در ترجمه‌هایش از داستایفسکی، البته چندان هم غیرعمدی نبود. انتشارات هاینمان - ناشر این آثار - از گارنت خواسته بود بخشهایی از متن را که ممکن است در انگلستان اهانت‌آمیز به نظر بیایند تعدیل کند و خود گارنت هم درباره نیاز به شفاف‌سازی نوشته‌های "مبهم" و "بی‌دقت" داستایفسکی چیزهایی نوشته بود. در نتیجه، ترجمه‌های گارنت از داستایفسکی بسیار روانند و به راحتی خوانده می‌شوند اما این ترجمه‌ها هرکسی را که در آنها به دنبال تناقضات گنگ روانی و ویژگی "چندصدایی" بودن مورد نظر باختین باشد ناامید خواهد کرد.